

بررسی ماهیت «حکم حکومی» و تفاوت آن با «فتوای حکومی»*

ابوالقاسم علیدوست

مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم
استاد تمام پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

چکیده

حکم حکومی، از جمله مباحث کلیدی و عنصری در فقه اجتماعی و سیاسی به شمار می‌رود. مقاله حاضر، با تمرکز بر ماهیت حکم حکومی، می‌کوشد پرسه‌های پیرامونی ماهیت حکومی را طرح و پاسخ داده و در ضمن آن دیدگاه‌های فقهای متقدم، متأخر و معاصر در مورد ماهیت حکوم حکومی را مورد بررسی و نقد قرار دهد.

چیستی حکم حکومی، ویژگی‌های ثبوتی (مؤلفه‌ها و مقوم‌ها) و اثباتی (علامت‌ها و نشانه‌های شناخت) آن، تفاوت آن با فتوا و رابطه آن با حکم الاهی اولی و ثانوی، شرطیت یا عدم شرطیت دارا بودن شأن حاکمیتی برای صدور حکم حکومی، کیستی صادر کننده حکم حکومی و حق یا تکلیف بودن صدور آن، از جمله محورهایی است که در این مقاله مورد بحث قرار گرفته است و پاسخ آنها تبیین شده است که در مواردی پاسخ‌ها کاملاً نو و بدیع می‌باشد.

پیشنهاد نهاد جدیدی با عنوان «فتوای حکومی» در کنار حکم حکومی نیز از دیگر دستاوردهای نوآورانه این تحقیق به شمار می‌رود.

واژگان کلیدی: حکم حکومی، فتوای حکومی، چیستی حکم حکومی.

مقدمه

حکم حکومتی^۱ و مسائل مطرح در اطراف آن، از جمله مباحث مهم و کاربردی در حوزه موضوعات و مسائل اجتماعی و سیاسی فقه به شمار می‌رود. گرچه پیرامون این موضوع مهم، ملاحظه مختلفی طرح و بحث شده، اما کماکان این حوزه از فقر تبیین و تحلیلی با رویکرد فقهی در رنج است. در یک نگاه کلان و بنیادی، مسائل مربوط به حکم حکومتی را می‌توان به صورت ذیل صورت‌بندی نمود: چیستی حکم حکومتی، بنیان حکم حکومتی، گستره‌ی حکم حکومتی و نقض حکم حکومتی. ذیل هر کدام از این موضوعات کلان نیز پرسش‌های متعددی قابل طرح و بحث است. به عنوان مثال ذیل چیستی حکم حکومتی، پرسه‌های ذیل قابل طرح و پیگیری است: (۱) حکم حکومتی چیست؟ (۲) حکم حکومتی از سنخ کارشناسی موضوعی و مصداقی است یا از سنخ کارشناسی حکمی؟ (۳) آیا در حکم حکومتی انشای حکم و فرمان از مقام برخوردار از این شأن لازم است؟ (۴) تفاوت فتوا و حکم در چیستی و ویژگی‌های ثبوتی (مؤلفه‌ها و مقوم‌ها) و اثباتی (علامت‌ها و نشانه‌های شناخت) حکم حکومتی کدام است؟ (۵) رابطه این حکم با حکم الاهی اولی و ثانوی چگونه توجیه و تفسیر می‌شود؟ (۶) اصدار حکم حقی است برای حاکم شرع که آن را استیفا می‌کند یا تکلیفی است که انجام می‌دهد؟ (۷) حاکم شرع - که مصدر حکم حکومتی است - کیست؟ و...

پیرامون بنیان حکم حکومتی به این پرسه‌ها پرداخت: (۱) حکم حکومتی بر چه پایه استوار است (پرسش از مبنا)؟ (۲) سند مشروعیت آن کدام است (پرسش از منبع)؟ و... محور قلمرو و گستره حکم حکومتی نیز با پرسش‌های ذیل مواجه است که: (۱) حد و مرز حکم حکومتی تا کجا است؟ (۲) آیا حاکم شرعی می‌تواند به تشریح احکام وضعی بپردازد؟ (۳) آیا حوزه حکم حکومتی تنها در منطقه فارغ از حکم الزامی شرعی است یا در سایر حوزه‌ها نیز حضور می‌یابد؟ و...

پیرامون محور چهارم (نقض حکم حکومتی) نیز پرسش‌های ذیل قابل طرح است: (۱) بر نقض حکم حاکم چه حکمی مترتب است؟ (۲) در اختلاف دو حاکم چه باید کرد؟ (۳) مخالفت با مقررات موضوعه بشری در یک نظام و یک کشور چه حکمی گردد؟ و...

۱. در ادبیات رایج کشور ما ایران از تعبیر «حکم حکومتی» استفاده می‌شود، لکن تعبیر فنی آن «حکم حکومتی» است.

محورهای و پرسش‌های فوق‌الذکر، تنها بخشی از نظام مسائل و موضوعات مرتبط با مقوله حکم حکومی است که بایستی مورد توجه اندیشوران فقه و فقه سیاسی قرار گیرد. روشن است که پاسخ به این پرسه‌ها نیازمند طرحی تحقیقات مفصلی است که خروجی آن احتمالاً چندین جلد کتاب خواهد شد.

تحقیق حاضر در دصدد است محور ابتدایی این موضوعات، یعنی «چیستی حکم حکومی» را مورد بحث و بررسی قرار دهد. بدین منظور در ادامه، با تتبع در متون و اندیشه فقهی فقیهان و نیز برخی از فقه‌پژوهان، دیدگاه‌های مختلف پیرامون ماهیت حکم حکومی را مورد بررسی و نقد قرار خواهد گرفت. سپس در یک تقسیم کلان دیدگاه فقیهان متقدم و نیز دیدگاه متأخران و معاصران در تفسیر حکم حکومی طرح، بررسی و نقد شده، و در نهایت دیدگاه مختار ارائه می‌شود. حاصل بررسی پیرامون دیدگاه‌های مختلف، روشن شدن اشتباهی بزرگ و فراگیر در مورد ماهیت حکم حکومی است که در بیان و بناین برخی از فقها و نویسندگان رخ داده است. نویسنده پس از تبیین حکم حکومی و تصحیح برداشت مشهور از آن، با تبیین و تقیح این مهم و برای رفع این اشتباه، در کنار حکم حکومی، نهادی جدید با عنوان «فتوای حکومی» را پیشنهاد می‌دهد.

الف. تتبع در متون

با ایراد برخی تعاریف و ارائه نمونه‌هایی چند - که در متون فقهی به عنوان حکم حکومی و گاه «حکم ولائی و نظامی» (صافی گلپایگانی، ۱۴۲۰، ۱: ۲۱۳) از آن‌ها یاد شده یا شناخته می‌شوند ۱- با ماهیت «حکم حکومی» بیشتر آشنا می‌شویم.

۱. شهید اول می‌گوید: «تصرفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گاه به تبلیغ احکام الهی است، که از آن به «فتوی» تعبیر می‌شود و گاه به اعمال ولایت و امامت او است، نظیر جهاد و تصرف در بیت المال و گاه به قضاوت و داوری بین مردمان است» (شهید اول، بی تا، ۱: ۲۱۴-۲۱۵).

ایشان تصرفات پیامبر را در عبادات منحصر به تبلیغ احکام الهی می‌داند و در آن حوزه، زمینه‌ای برای اعمال ولایت و اصدار حکم یا قضاوت قائل نیست. و در غیر عبادات معتقد است، گاه امر بر فقیه مشتبه می‌شود، نظیر این فرمایش نبوی (ص) «من أحیا أرضاً میتة فیهی له» (حر عاملی، ۱۴۲۴، ۱۷: ۳۲۷)، وی حمل بر تبلیغ را به دلیل غلبه آن بر دو فرض دیگر اولی می‌داند.

۱. ذکر نمونه‌های ذیل از سوی نگارنده به معنای باور وی به حکم حکومی بودن همه نمونه‌ها نیست!

تفاوت این دو حمل نیز نزد وی روشن است؛ به عنوان مثال، مفاد حدیث مورد اشاره، هرگاه به انگیزه تبلیغ حکم الهی و صادر از شأن نبوت پیامبر(ص) باشد، احیای زمین برای همگان مجاز خواهد بود، اذن امام باشد یا نه، در حالی که اگر اعمال ولایت و امامت باشد احیا بدون اذن امام جایز نیست. شهید اول توضیح بیشتری در این باره جز با تمثیل به برخی نمونه‌ها ندارد (ن.ک. شهید اول، همان: ۲۱۴-۲۱۶).

۲. در کلامی دیگر شهید اول در بیان محورهای اشتراک و گسست «فتوی» و «حکم» می‌گوید: «فتوا و حکم هر دو اخبار از حکم خداوند و اعتقاد مکلف به آن لازم است؛ لکن فتوا صرف خبردادن از حکم خداوند در یک قضیه است، در حالی که حکم، انشای ترخیص و رهایی یا الزام است در مسائل اجتهادی و غیر آن، از آنچه مردم در آن نزاع می‌کنند و به معاش و زندگی آن‌ها مربوط است...» (همان: ۳۲۰).

۳. برخی اندیشمندان در تفسیر و توضیح «حکم حکومتی» گفته‌اند: «حکم حکومتی تصمیماتی است که ولی امر در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آن‌ها به حسب مصلحت زمان اتخاذ می‌کند و طبق آن‌ها مقرراتی را وضع نموده و به اجرا درمی‌آورد. مقررات مذکور لازم الاجرا بوده مانند اصل شریعت. با این تفاوت که قوانین آسمانی غیر قابل تغییر و مقررات وضعی قابل تغییرند و در ثبات و بقا تابع مصلحتی هستند که آن‌ها را به وجود آورده است» (طباطبایی، ۱۳۵۴: ۶۴).

تعریف فوق را برخی این‌گونه آورده‌اند: «احکام ولایی و حکومتی، احکام اجرایی جزئی، در مسیر اجرای احکام کلی الهی است. مراد از جزئی نیز، جزئی اضافی است نه حقیقی؛ بر این اساس، احکامی مثل مقررات عبور و مرور هرچند کلی است لکن چون مقدمه حفظ دماء و نفوس و نظام انسان‌ها است، نسبت به ذی‌المقدمه خود جزئی به حساب می‌آید» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲: ۵۰۰).

۴. در انقلاب مشروطه در ایران احکام زیادی - که به عنوان احکام حکومتی موسوم‌اند - از سوی فقیهان نامی آن دوره به منصفه ظهور رسید، از این قبیل: «به عموم ملت ایران حکم خدا را اعلام می‌داریم. الیوم بذل جهاد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سرموئی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات‌الله و سلامه‌علیه است. أعاذ الله المسلمین من ذلك إنشاء الله. الأحقر عبدالله المازندرانی، الأحقر محمدکاظم الخراسانی، الأحقر نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل رحمه‌الله» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷: ۴۴۷).

«دادن مالیات به مأمورین استبداد حرام. دیناری ندهید تا مجلس شورای ملی منعقد شود. مساعدت مجدانه در استقرار مشروطیت واجب عینی است. تهاون خذلان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، همراهی جنابان... در این باب لازم است» (همان: ۴۵۳).

یکی از فقیهان انقلاب مشروطه در ایران در پاسخ به پرسش از حکم فراگیری فنون نظامی، نوشته است: «بسم الله الرحمن الرحیم مکرر نوشته‌ام که آنچه موجب قوت ملت و شوکت دولت و صرفه‌ی حال رعیت و حفظ حدود و ثغور است، بر هر مسلم حتم و لازم است. الأحرر نجل المرحوم الحاج المیرزا خلیل قدس سره» (همان: ۴۴۹). «این خدام شریعت مطهره به وجوب اهتمام در استقرار و استحکام آن [مشروطه در ایران] حکم نمودیم و به منزله‌ی مجاهدت در رکاب امام زمان ارواحنا فداه دانستیم» (همان: ۴۸۵). «البته معلوم است که حفظ بیضه اسلام و پاسبانی ممالک اسلامیة تکلیف عامه مردم است و بر هر فردی از افراد مسلمین واجب است که حسب قوه و استعداد خود در مقام تحصیل

مقدمات آن برآید... و چون که اعظم مقدمات آن تعلیم و تعلم آداب حربیه است که به مقتضای هر زمانی معمول می‌باشد پس بر عموم جوانان مسلمین و ابناء ملت اسلامی واجب است که در مشق نظامی و تعلم قواعد حربیه جدیده که معمول این زمان است هیچ‌گونه مسامحه و مساهله ننمایند» [بند] و

کمال اقدام و اهتمام در این باب داشته باشند... در این صورت کمال اهمیت دارد که به زودی این مطلب در تحت قانون کلی قرار داده و به ملت القا شود که بر طبق آن رفتار نمایند... تاکیماً [به] مجلس محترم شورای ملی عرض می‌شود هیچ عذری برای تعیین قانون مشق نظامی در نظر نمی‌آید. البته تعجیل در این امر خواهند نمود. الاحقر محمدکاظم الخراسانی» (همان: ۴۴۷؛ ن.ک: همان: ۴۷۹، ۴۸۶ و...).

۵. «به اطلاع مسلمانان غیر سراسر جهان می‌رسانم، مؤلف کتاب «آیات شیطانی» - که علیه اسلام و پیامبر و قرآن تنظیم و چاپ و منتشر شده است - همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند...» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ۲۱: ۲۶۳).

۶. «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است یکی از احکام اولیه است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزلش را به صاحبش رد کند... حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند...» (همان، ۲۰: ۴۵۲).

آنچه اختیارات حاکم اسلامی را محدود و مقید می‌کند «مصلحت اسلام و مسلمین» است؛ یعنی حاکم اسلامی حق ندارد، تصمیم برخلاف مصالح اسلام اتخاذ نماید، از سوی دیگر هرچه که مصلحت اسلام و مسلمین اقتضا کند او مجاز به انجام آن است (همو، بی تا، ۲: ۴۸۸-۴۸۹).

۷. جمعی از فقها، یکی از راه‌های اثبات هلال رمضان و شوال را حکم حاکم دانسته‌اند، مشروط به این که اشتباه آن‌ها در بنا یا مبنا معلوم نباشد، ایشان بر این باورند که این حکم در حق همگان حتی حاکم شرع دیگر - جز کسانی که خلاف این حکم نزد آن‌ها ثابت است - نافذ است (طباطبایی یزدی، بی تا، ۲: ۲۲۴ و ۲۲۵).

۸. در مورد فرمایش رسول خدا(ص) که فرمودند: «من كنت مولاه فعلي مولاه» گفته شده: «در نگاه آغازین، در این حدیث دو احتمال وجود دارد: احتمال اول اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله به این است که خداوند امام علی(ع) را مولای مؤمنان و اولی به آن‌ها از خود آن‌ها قرار داده است. احتمال دوم، انشای رسول خدا(ص) است به جعل مولویت برای علی(ع). لکن احتمال اول به مذهب امامیه اوفق است، چنان که ظاهر آیه تبلیغ نیز چنین است» (منتظری، ۱۴۰۸، ۱: ۴۲). در ادامه بحث، به نقد این سخن، خواهیم پرداخت.

۹. برخی بر این باورند که احکام حکومتی همان احکام ثانوی است که تجسم و تجسد «عرف» است نه این که احکامی باشد منصوص و مستخرج از قرآن یا سنت و یا اجماع. به این نگاشته توجه نمایید: «عرف که در برابر شرع قرار گیرد از قدیم الایام به معنی احکام ثانوی (حکم حکومتی) بوده است... از آنجا که سیره‌ی مسلمین بر عمل به این قسم احکام ثانوی بوده است آن را زیر عنوان عرف گذاشته بودند که در مقابل احکام منصوص شرع و مستخرج از منابع فقه (کتاب و سنت و اجماع و قیاس نزد اهل قیاس) قرار می‌گرفت. دلیل بر این مطلب ماده ۳۴۸ قانون جزای عرفی مصوب پنجم جمادی الاولی ۱۳۳۵ قمری است که در ۳۴۸ ماده به تصویب هیئت وزیران رسیده و موقتاً اجراء می‌شد. ماده ۳۴۸ آن چنین است: «مجازات‌های مقرر در این قانون درباره مقصرین فقط از حیث جنبه‌ی سیاست عرفیه و حفظ انتظامات ملکیه است؛ لیکن تقصیرات و جنایاتی که موافق

۱. منظور از خطا در بنا این است که اختلاف حاکم و غیر حاکم در مبنا و مستند حکم نیست، لکن غیر حاکم معتقد است که حاکم حتی بر اساس مبنای مختار خویش نیز در حکمی که نموده، اشتباه کرده است. و منظور از خطا در مبنا این است که حاکم و غیر حاکم اختلاف در مبنا دارند و غیر حاکم مبنا و سند حاکم را قبول ندارد، مثلاً حاکم به قول منجمین اعتماد می‌کند، ولی غیر حاکم قول منجم را در اثبات هلال معتبر نمی‌داند.

موازن اسلامی، طرق تعقیب و کشفش میسر و عقوباتش مضروب و معین است، راجع به محکمه‌ی جنائی اختصاصی است که پس از محاکمه‌ی رسمی و صدور رأی حاکم شرع متصدی امر قضاء، مقصرین موافق حدود و تعزیرات مقدره‌ی مقرر در شرع اسلام مجازات می‌شوند. اولاً - پیدا است که این متن را مجتهدی صاحب نظر نوشته است نه عامی مقلد. ثانیاً - آنچه را که به عنوان عرف در مقابل شرع نهاده است با توجه تام و تمام کرده است نه از روی هوس. ثالثاً - حفظ نظام و انتظام را عمده‌ی عنوان کرده است. رابعاً - مقصودش همان احکام ثانوی (=حکم حکومتی) است. این قدر را از قدیم علماء اسلام روا شمرده‌اند... خامساً - قدما احتیاط کرده از دادن عنوان حکم ثانوی مهما ممکن احتراز می‌کردند و حال آن‌که جز آن عنوان نمی‌توانست باشد» (لنگرودی، ۱۳۷۸، ۴: ۲۵۳۱-۲۵۳۲). شاید ضعیف‌ترین تحلیل و تفسیر از حکم حکومتی این تفسیر باشد! ادامه بحث نقاط ضعف آن را روشن می‌سازد.

۱۰. «احکام حکومتی مربوط به مصالح متغیر است [و] برعهده‌ی حاکمیت دینی و با تشخیص کارشناسان و متخصصان امور می‌باشد. حکم حکومتی یک حکم لازم‌الضروری است در برخی موارد استثنایی که همه راه‌های قانونی بسته شده و یک گره کور سیاسی پدید آمده باشد و چاره‌ای جز اعمال نفوذ فرد معتبر نافذ‌الکلمه در بین نباشد به گونه‌ای که همه افراد بصیر و آگاه به ضرورت آن نظر دهند، نه این‌که هر فقهی در هر موردی حق داشته باشد اعمال قدرت و نفوذ کند و حکم حکومتی صادر نماید؛ البته تذکر و راهنمایی وظیفه‌ی همگانی است ولی تذکر غیر از حکم است» (متظری، بی‌تا: ۲۹۴). آنچه گذشت، نمونه‌هایی اندک از نامعدود نمونه‌هایی است که در متون فقهی و پیرافقهی به عنوان مصادیق احکام حکومتی یا تعریف آن، وجود دارد و هر یک می‌تواند، نکته‌یا نکاتی از این مصطلح فقهی را روشن نماید و هادی به حل شبهه‌ها و پرسش‌های گذشته، باشد.

نقد و بررسی

با تأمل در موارد گذشته، امور ذیل، دست‌یافتنی است:

- در حکم حکومتی بر خلاف فتوا، حاکم صرفاً از نظر، استنباط و برداشت خود از ادله شرعی، به عنوان ثبوت حکمی برای موضوعی خبر نمی‌دهد، بلکه به نوعی کارشناسی موضوعی و عمل تطبیق دست می‌زند. به تعبیر یکی از فقیهان معاصر: «مرحوم میرزای شیرازی در داستان تحریم تنباکو می‌گوید: الیوم استعمال تنباکو بمنزله‌ی محاربه با امام زمان است. این حکم است، ولی این

حکم دنبال یک کارشناسی موضوعی بوده که خود میرزا انجام داده است، او دیده است اگر مردم در آن شرایط خاص سیاسی و اجتماعی تنباکو بکشند، باعث تقویت شرکت رژی و انگلستان می شود و در نتیجه باعث تضعیف مسلمین و تقویت کفر است. و الا اگر کارشناسی موضوعی نبود، باید بگویند مردم ببینید آیا کشیدن تنباکو باعث تضعیف اسلام می شود، اگر تشخیص می دهید که باعث تضعیف است، نکشید؛ و اگر تشخیص نمی دهید، بکشید. ولی می گوید من تشخیص می دهم. من کارشناسی موضوعی کردم و تشخیص می دهم باعث تقویت کفر است و تضعیف اسلام، پس بر همه حرام است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۹).

در حکم حاکم، برخلاف افتا و ابلاغ حکم شرعی، آنچه از حاکم صادر می شود، انشای حکم است هر چند این انشا، چون بسیاری از انشاءات دیگر هادی به یک واقعه و خبر نیز می باشد.

اشکال: ممکن است گفته شود در نمونه هفتم مؤلفه‌ی دوم یعنی «انشای حکم» وجود ندارد؛ اعلام هلال رمضان و شوال، صرفاً اخبار از یک موضوع فقهی است که هیچ انشایی در آن، نیست.

پاسخ: در پاسخ به این شبهه باید گفت: بدون تردید، منظور از حکم حاکم به هلال رمضان یا شوال صرف خبر از موضوع نیست و کسانی که چنین موردی را از مصادیق حکم حکومتی می دانند، بر این اساس است که حاکم شرع بر پایه‌ی آن، صریحاً یا به ملازمه، حکم به وجوب امساک یا افطار می نماید و الا اگر از انشای حکم خودداری نماید، نمی توان آن را مصداق حکم حکومتی دانست. ۱ ضمن این که جمعی از فقیهان اثبات هلال رمضان و شوال را به حکم حاکم نپذیرفته و آن را - شاید به دلیل عدم تصور انشای حکم در مورد آن - مصداق حکم حکومتی نمی دانند (ن.ک. علی دوست، ۱۳۸۴: ۳۸۸-۳۸۹). به هر حال، روشن است که داوری فقیه و حاکم شرع، تا زمانی که ابداع، ایجاد و انشا در آن نباشد، «حکم» و «حکم حکومتی» نخواهد بود.

- در بیان سوم حکم حکومتی الزاماً به تصمیماتی تفسیر شد که ولی امر به حسب مصلحت اتخاذ و طبق آن‌ها مقرراتی را وضع می نماید و به اجرا در می آورد، در حالی که این ویژگی‌ها و مؤلفه‌ها در نمونه هفتم قابل قبول نیست!

۱. در عید فطر ۱۴۲۶ هجری قمری دفتر یکی از مراجع محترم، در اعلام عید فطر چنین نوشته بود: «آقا! امروز روزه نیستند»، شاید نتوان این گونه تعبیر را مصداق «حکم حاکم» دانست، بویژه این که آن مرجع در پذیرش حکم حاکم به عنوان یکی از راه‌های اثبات هلال، قاطع نیست، هر چند فتوایی بر قبول با تعبیر «أظهر...» دارد (ر.ک. بنی هاشمی خمینی، ۱۳۷۹، ۱: ۹۹۸).

- تعریف دوم و نمونه پنجم را به شرطی می‌توان حکم حکومتی دانست که حکم حکومتی را از «حکم قضایی» جدا ندانیم و الاً قرار دادن این دو مورد به عنوان تعریف و نمونه حکم حکومتی مشکل است. نمونه پنجم به دلیل داوری به اعدام شخصی مرتد و بیان دوم به دلیل تعبیر «ما یتنازع فیه الخصمان» باید از مصادیق حکم قضایی شمرده شود؛ از این رو مرحوم امام خمینی که اصدار نمونه پنجم توسط وی صورت گرفته است، بر این حکم خویش، اطلاق حکم حکومتی نکرده است و بر اساس اندیشه اصولی خویش نیز به گسست این دو از یکدیگر تصریح کرده است (امام خمینی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۰-۵۱).

شهید اول نیز که تعبیر «مما یتنازع فیه الخصمان» را در بیان مؤلفه‌های «حکم» به کار برده است، معتقد به انگاره اتحاد حکم قضایی و حکومتی نیست!

باید توجه داشت که وی به صدد تعریف مطلق «حکم» در مقابل «فتوی» - اعم از حکم قضایی و حکومتی - است و قید «ما یتنازع فیه الخصمان» را برای بیان مورد و متعلق حکم آورده است نه به عنوان معرّف و مؤلفه حکم! شاهد این سخن نیز ادامه سخن وی است که قیود به کار رفته در تعریف حکم را می‌کاود، توضیح می‌دهد و هیچ اشارتی به این قید نمی‌کند و از آنچه در ادامه سخن خویش می‌آورد معلوم می‌گردد که نظر وی به مجموع «مما یتنازع فیه الخصمان لمصالح المعاش» است و این قید را برای خروج عبادات از محور حکم حاکم می‌آورد. ایشان می‌گوید: «و بمصالح المعاش تخرج العبادات، فإنه لا مدخل للحکم فیها، فلو حکم الحاکم بصحّة صلاة زید لم یلزم صحتها...» (شهید اول، همان، ۱: ۳۲۱).

افزون بر این، وی از کسانی است که شأن قضاوت و اصدار احکام قضایی را غیر از شأن حکومت و اصدار حکم حکومتی می‌داند، بر این اساس نمی‌توان او را از معتقدین به انگاره اتحاد حکم قضایی و حکومتی دانست.

- امر دیگری که از موارد و نمونه‌های گذشته فهمیده می‌شود، وجود ناهمسویی دیدگاه فقیهان، در بیان متعلق این مصطلح فقهی است؛ به عنوان مثال شهید اول عبادات را خارج از حوزه حکم دانست در حالی که نمونه هفتم حکایت از خلاف این می‌نماید. شاید قرار ندادن «حکم حاکم» به عنوان راه‌های اثبات هلال رمضان در کلمات شهید اول (همو، ۱۴۱۷، ۱: ۲۸۴) نیز مستند به باور وی به عدم صحت ورود احکام حکومتی و قضایی به حوزه عبادات باشد.

- گسست واضح دیگر در دیدگاه فقیهان و آشنایان به فقه در ارتباط با حکم حکومتی، اختلاف ایشان در جایگاه و منزلت حکم حکومتی است. در حالی که برخی فقیهان آن را از احکام اولیه دانستند (مورد ششم)، برخی بر ثانوی بودن آن تصریح کردند (کلام نهم)، بعضی از فقیهان معاصر نیز احکام حکومتی را نه از احکام اولی شرعی دانسته و نه ثانوی بلکه در عرض آن دو می‌دانند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲: ۵۰۱).

اشکال: ممکن است گفته شود: آنچه در مورد ششم آمده «اولی بودن احکام حکومتی» نیست؛ بلکه در این نمونه نفس حکومت و ولایت حاکم، از احکام اولیه اسلام به شمار رفته است و به تعبیر دیگر: همان‌گونه که وجوب نماز، حج، روزه و... از احکام اولی و تکلیفی اسلام است، ولایت و حکومت حاکم نیز از معتبرات و احکام اولی و وضعی اسلام است؛ و این غیر از مصادیق احکام حکومتی است که توسط حاکم صادر می‌شود؛ بنابراین «حکومت» را از احکام اولی اسلام دانستن، غیر از انگاره اولی بودن احکام حکومتی حاکم است.

یکی از فقیهان معاصر که تصریح به خروج احکام حکومتی از احکام اولی و ثانوی شرعی دارد، می‌نویسد: «منصب ولایت فقیه، مثل منصب افتا و قضاوت از عناوین اولی است، لکن گفتگو در متعلق این مناصب است. منصب افتا بر محور استنباط احکام، و منصب قضا بر محور احقاق حقوق و اجرای حدود، و ولایت بر محور اصلاح نظام جامعه انسانی از طریق اجرای احکام شرع، می‌چرخد» (همان).

پاسخ: در پاسخ به این شبهه، باید گفت: در این‌که یکی از مجعولات و معتبرات الهی ولایت حاکم است؛ همان‌گونه که یکی از معتبرات الهی وجوب نماز، طهارت آب، حرمت اضرار و امثال آن است و همه این معتبرات در یک رتبه - یعنی از اعتبارات اولی اسلام - هستند، تردیدی نیست و محل بحث و گفتگو نیز نیست؛ مگر این‌که کسی اصل معتبر را انکار کند، مثلاً قائل شود که «ولایت و حکومت حاکم» از معتبرات شرعی نیست و آلا اگر این اعتبار را پذیرفت، باید پذیرد که از اعتبارات اولیه است.

به تعبیر و نگاه دقیق‌تر: وقتی گفتگو از اصل ولایت و حکومت است، به کاربردن «اولی»، «ثانوی» یا «حکومتی» هیچ‌کدام صحیح نیست؛ بنابراین نمی‌توان گفت: اصل حکومت حاکم یا ولایت فقیه از احکام اولی است یا ثانوی یا حکومتی؟ در اینجا فقط سخن از این است که حکومت و ولایت اعتبار و حکم الهی است یا نه؟ آری، هرگاه سخن از اعمال ولایت و

حکومت به میان می‌آید و «احکام حکومتی و ولایی» مطمح نظر قرار می‌گیرد، گفتگو و پرسش حاضر (که «احکام حکومتی» از کدام خانواده است و موقع و منزلت آن کجا است) مطرح می‌گردد. بر این بنیان آنچه در بیان ششم مطرح است، مصادیق احکام حکومتی است نه اصل منصب و شأن. این ادعا با توجه به آنچه در ادامه این بیان آمده قطعی می‌شود؛ زیرا صاحب این بیان، بحث خود را بر عینیت‌هایی از احکام حکومتی تطبیق داده است!

البته باید پذیرفت که جمله آغازین نمونه ششم که می‌گوید: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است» موهم این است که قائل، نظر به اصل منصب حکومت و ولایت دارد نه عینیت‌ها و تجسّد آن، لکن این توهم را باید با توجه به آنچه بیان کردیم و با توجه به صدور مجموع این سخن از فقیهی آشنا به موازین فقه، به کناری نهاد.

با این همه، نگارنده اصراری بر گسست مورد اشاره در اندیشه فقیهان و آشنایان به فقه ندارد، لکن اصل گسست و اختلاف ایشان را در این باره نمی‌توان نادیده گرفت؛ به عنوان مثال آیا می‌توان بین گفته کسی که احکام حکومتی را از احکام ثانوی می‌داند (نمونه نهم) با کسی که تصریح به نفی ثانوی بودن یا اولی بودن احکام حکومتی نمود، جمع کرد و قائل به نفی اختلاف گردید؟ هرگز!

ب. بیان دو دیدگاه در تفسیر حکم حکومتی و رفع یک اشتباه بزرگ و فراگیر

۱. دیدگاه عموم متأخران و معاصران در تفسیر حکم حکومتی

با جستجو و تتبع در گفته‌ها و نگاشته‌های متأخران - به ویژه آثار به عمل آمده در نیم قرن اخیر در ایران - در ارتباط با تبیین و تفسیر حکم حکومتی و مسائل پیرامون آن، به تعبیری چون «حکم حکومتی [حکومتی]»، «حکم ولایی»، «حکم نظامی» برمی‌خوریم و منظور همه یا اکثر ایشان، از این تعبیر، «اعتبار و حکمی است از سوی حاکم شرع که به انگیزه حراست از مصالح شرعی مکلفان و حفظ نظام انسان‌ها به منصّه ظهور می‌رسد و حاکم شرع اجرای آن را از همگان می‌خواهد». بنیان فکری این گروه در باور به «حکم حکومتی» - و بالطبع ارائه تفسیری متناسب با این بنیان - این است که اسلام دارای برنامه و اهداف حکومتی است و شکل خاصی از نظام سیاسی را دنبال می‌کند. نیاز جامعه بشری به حکومت چیزی نیست که اسلام به عنوان مکتب جامع زندگی بتواند در برابر آن بی‌اعتنا و ساکت باشد و لذا داشتن داعیه حکومت از اعتقادات مشترک مسلمانان است. آنچه محل اختلاف است تنها شیوه نصب یا انتخاب خلیفه است و اینکه پیامبر در این باره چه فرموده است.

به هر حال، حاکم جامعه اسلامی هر کس که باشد، از دیدگاه فقهای سنی و شیعه دارای اختیارات ویژه و ضروری برای اداره جامعه است. او می‌تواند با وضع مقررات جدید و صدور دستورهای موردی به تنظیم امور جامعه همت گمارد و یا با تقیید و تخصیص و حتی تعطیل موقت احکام شرع، روابط اجتماعی را چنان تنظیم کند که ضمن حفظ اصول به نیازهای خاص زمان و مکان پاسخ گفته باشد.

مطابق باور این گروه، مستند حکم حکومتی گاه دلیل شرعی یا قاعده‌ای مشخص از شریعت است که بر مورد معین تطبیق داده می‌شود؛ نظیر آنچه از تحلیل نظریه میرزای شیرازی در تحریم تنباکو و نمونه‌های مذکور در شماره چهارم نقل گردید. آنچه در آن نمونه‌ها آمده بود در واقع تمسک به اصول روشن و شناخته‌شده‌ای چون «حرمت تقویت کفر و تضعیف اسلام»، «حرمت محاربه با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه»، «لزوم حفظ بیضه اسلام و پاسبانی ممالک اسلامی»، بود که بر موارد خاص، از قبیل تحریم تنباکو، لزوم فراگیری فنون نظامی و تحریم کمک به استبداد و عمال آن، تطبیق داده می‌شد.

البته حکم حکومتی همیشه از امتیاز استناد به دلیل شرعی یا قاعده‌ای مشخص از شریعت برخوردار نیست، بلکه در واقع مستند به استصلاح، تشخیص ضرورت‌ها و حفظ مصالح و حاجات عمومی است که به تشخیص حاکم شرع نه تنها رعایت آن‌ها مخالف نظر شارع نیست، بلکه نظر شرع بر حفظ آن‌ها است؛ از این رو مقرراتی را بر این پایه وضع می‌کند و با رفع حاجت و تحصیل مصلحت، آن مقرر و مجعول را بر می‌دارد. به عنوان مثال وقتی از یکی از فقیهان معاصر سؤال می‌شود: «آیا حاکم اسلامی می‌تواند غیر از خمس و زکات واجب، پرداخت وجوه دیگری مانند مالیات را بر مردم مقرر سازد؟»

او در جواب می‌نویسد: «در صورتی که ضرورتی برای جامعه اسلامی پیش آید و هیچ راهی برای حل آن جز مالیات‌های جدید نباشد، حکومت اسلامی می‌تواند به مقدار لازم مالیات وضع کند و رعایت عدالت دینی در این امر واجب است» (مکار شیرازی، ۱۳۸۰، ۲: ۱۹۰-۱۹۱).

روشن‌تر از این نگاشته^۱، در عدم لزوم استناد همیشگی حکم حکومتی به دلیل و قاعده‌ای روشن از شریعت، و استناد آن به حفظ مصالح، حاجات و نظام انسان‌ها، کلام شهید محمدباقر

۱. وجه «روشن‌تر» بودن به دلیل ابهامی است که در نگاشته قبل از دو جهت وجود دارد: جهت اول این‌که در آن نگاشته، سخن از «ضرورت» به میان آمده، نه «مصلحت»، در حالی‌که محور بحث ما مصلحت است نه ضرورت؛ لکن چون ظاهراً مراد ایشان از ضرورت، مصلحت است؛ این پرسش و پاسخ را در این مقام ذکر کردیم. جهت دوم این‌که ظاهر این جواب، تنبیه اندیشه جواز جعل حکم وضعی برای حکومت اسلامی است، در حالی‌که صاحب این سخن در جایی دیگر (همان، ۱: ۵۴۵) با این اندیشه مخالفت کرده است. این‌که می‌توان بین این دو سخن جمع کرد یا نه، در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت.

صدر است. ایشان پس از این که به «منطقه الفراغ» قائل می‌شود و آن را به «حوزه‌ای که شریعت در آن مورد دستور خاص و نصّ و قاعده‌ای [عام یا خاص] ندارد» تفسیر می‌کند، می‌گوید:

دخالت دولت تنها به تطبیق احکام ثابت شرعی بر موارد معین خلاصه نمی‌شود، بلکه از سویی بر این تطبیق اصرار می‌ورزد و از دیگر سو به وضع قوانین متناسب با ظرفیت‌های زمانی و مکانی در حوزه‌های خالی از تشریح می‌پردازد تا اهداف عام اقتصاد اسلامی و عدالت اجتماعی مورد نظر اسلام پیاده شود (صدر، ۱۴۱۱: ۶۸۰). ایشان دست دولت و ولی امر را برای وضع قوانین در حوزه‌های خالی از تشریح و نصّ خاص یا عام، باز می‌داند و تنها قیدی که ذکر می‌کند موافقت آن اعتبار با اهداف عام اسلامی از یکسو و اقتضات زمان و مکان، از سوی دیگر است (همان: ۳۷۸).

آنچه مطمح نظر ما از نقل سخنان ایشان - جدا از تمامیت یا عدم تمامیت - است، پافشاری این فقیه متفکر است بر لزوم استناد حکم حاکم به مصالح روز، در حوزه‌ای که هیچ نصّ و قاعده‌ای معین (خاص یا عام) وجود ندارد، بلکه حاکم است و مقاصد کلان شرعی و اقتضات عصر او.

مؤلفه‌های حکم حکومتی بر اساس این دیدگاه: صاحبان دیدگاه مورد بحث در تفسیر حکم حکومتی - در مجموع - بر مؤلفه‌های ذیل تأکید دارند: ۱. از حاکم شرعی صادر می‌شود؛ ۲. متعلق و حوزه‌ی آن مسائل اجتماعی و سیاسی است؛ ۳. به انگیزه تأمین مقاصد کلان شریعت، حفظ اسلام، ممالک اسلامی، نظام اسلامی و رعایت مصالح مسلمین به منصّه ظهور می‌رسد؛ ۴. عموماً موقت و تابع متغیرهای زمانی و مکانی است؛ ۵. در آن تطبیق و کارشناسی موضوعی وجود دارد و صرف فتوای کلی مستند به اسناد معتبر نیست؛ ۶. انشای حکم و فرمان در آن از سوی حاکم شرع، شرط نیست، بلکه می‌تواند صرف استنباط حکم الهی از اسناد معتبر شرعی و تطبیق آن بر مورد خاص باشد! ناگفته نماند، نگارنده مدعی نیست که صاحبان این دیدگاه در تفسیر حکم حکومتی، در این موضوع و مبانی آن با هم اختلاف ندارند؛ بلکه - چنان‌که بحث آن در بخش دوم گذشت - در میان ایشان فقهی است که قائل به منطقه الفراغ است و - بالطبع - حکم حکومتی و ولایی را گاه به غیر نصّ و قانون معین شرعی (عام یا خاص) مستند می‌کند و فقهی است که به شدت منطقه الفراغ را منکر است و الزاماً احکام حکومتی را به نصوص و قواعد شرعی معین - هرچند کلی و عام - مستند می‌سازد و سند دیگری برای اصدار حکم حکومتی نمی‌شناسد.

همچنین فقهی است که گستره حکم حکومتی را به حوزه مباحث، آن هم در رابطه انسان با طبیعت محدود می‌کند در حالی که برخی فقیهان از این گروه، این محدودیت‌ها را در گستره حکم حکومتی، قبول نداشته و بر خلاف آن تصریح دارند. لکن - با وجود این گسست‌ها - می‌توان مدعی وفاق آن‌ها بر نوع مؤلفه‌هایی که در تفسیر و بیان ماهیت حکم حکومتی اشاره کردیم، شد.

نقد این دیدگاه: گرچه مناقشه در جعل اصطلاح، صحیح نیست و هر فرد یا گروهی می‌تواند، اصطلاحی جعل نماید و بر پایه‌ی آن به پژوهش و مفاهمه بپردازد، و این کار می‌تواند نسبت به اصطلاح «حکم حکومتی»، نیز صورت پذیرد، لکن صاحبان این دیدگاه، مدعی جعل اصطلاح نیستند و بر این باورند که این واژه را با همان معنایی که فقیهان در طول تاریخ و در ابواب و مسائل مختلف فقه از نماز جمعه، هلال رمضان، اعلام عید فطر و عرفه و عید قربان، امر بمعروف و نهی از منکر، جهاد، قضا، اراضی، حدود، قصاص و امثال آن، استعمال کرده‌اند، به کار می‌برند، با همان لوازم و ملزومات. در حالی که واحداًنگاری دیدگاه معاصران و متأخران با فقیهان متقدم در مورد این اصطلاح ناصحیح است، جدا از این اشکال - که توضیح آن خواهد آمد - ملاحظاتی بر این دیدگاه وارد است، از این قبیل:

۱. فرض کنید، حاکم شرع با استناد به ادله و قواعد شرعی عام یا با استصلاح و لحاظ مقاصد کلان شریعت (و در واقع با استناد به درک عقل عملی و اتکا به قاعده ملازمه بین درک عقل و حکم شرع) به نظری چون حرمت شرعی تنباکو یا حرمت پرداخت مالیات به عمال استبداد و یا وجوب شرعی رعایت مقررات راهنمایی و رانندگی، تفکیک قوا، انتخابات، تشکیل مجلس شورا و تدوین قانون اساسی و امثال این امور رسید؛ به چه مناسبت باید این استنباط را «حکم حکومتی» یا «حکم ولایی» نامید؟!

این اظهار نظرها با سایر اظهار نظرهای فقیه چه تفاوت دارد که این یکی باید حکم حکومتی و ولایی باشد و آن دیگری «فتوا» و استنباط حکم الهی؟ آنچه ممکن است - به زعم این گروه - این اظهار نظرها را «حکم حکومتی» کرده باشد، اموری است که به عنوان «مؤلفه‌های حکم حکومتی» بر اساس این دیدگاه» بیان گردید، در حالی که حضور هیچ‌کدام از آن مؤلفه‌ها توجیه کننده اطلاق «حکم حکومتی» بر این اظهار نظرها و گسست آن از «فتوا» و «استنباط حکم الهی» نیست! همگان می‌دانند: - صرف رسیدن حاکم شرع به یک نظریه، آن نظریه را حکم حکومتی نمی‌گرداند، حاکم شرع اعم از این‌که او را هر مجتهد جامع شرایط بدانیم یا مجتهد جامع شرایط مبسوط الید، همچون مجتهدان دیگر، می‌تواند حکم الهی را استنباط کند و فتوی دهد.

- تعلق نظریه به مسائل اجتماعی و سیاسی نیز نمی‌تواند مجوز این اطلاق باشد! آری اگر مراد از «حکم حکومی»، «فتوای متعلق به مسائل مربوط به سیاست و حکومت و نظام» بود، این اطلاق صحیح بود؛ لکن نظر صاحبان دیدگاه مورد بحث، این نیست که حکم و فتوا را به اعتبار متعلق تقسیم کنند و فتوای متعلق به مسائل حکومی را «حکم حکومی» نامند! واضح است که ایشان به دنبال تقسیم مستنبطات فقیه به دو قسم فتوا و حکم هستند، به گونه‌ای که یکی استنباط حکم الاهی کلی است و از فقیه بوصف این‌که فقیه است صادر شده و مخالفت با آن، مخالفت با حکم خدا است و دیگری حکم حاکم است و نقض آن، مخالفت با حاکم و نقض حکم وی به شمار می‌آید!

- نظر مجتهد به هر انگیزه صادر شود، از جمله تأمین مقاصد شارع، حفظ اسلام و نظام اسلامی و... تا وقتی استنباط حکمی است مستند به سند معتبر (اعم از نص و قاعده شرعی معین یا استصلاح و درک عقل)، فتوا به حساب می‌آید و وجهی ندارد که با توجه به انگیزه مجتهد در اظهار نظر، گسستی بی‌مبنا صورت دهیم، یکی را فتوا بنامیم و بر آن لوازمی مترتب سازیم، دیگری را حکم حکومی و ولایی نامیده و لوازم دیگری بر آن بار کنیم!

- موقت بودن نظر مجتهد و تبعیت از شرایط و مقتضیات متغیر نیز - با توجه به تسالم همگان بر تقسیم احکام به ثابت و متغیر و حضور استنباط و افتا در هر دو حوزه - توجیه‌کننده این اطلاق نیست!

- صرف همراه بودن اظهار نظر فقهی و شرعی با کارشناسی موضوعی، نیز مبرر کاربرد این اصطلاح و ترتیب آثار آن، نیست. توضیح این‌که اجتهاد بدون تعلق به موضوع نیست و آلا متعلق حرمت، وجوب، صحت یا بطلان چیست؟ مثلاً وقتی گفته می‌شود حفظ اسلام لازم است، محاربه با امام عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه و کمک به استبداد حرام است، لزوم به حفظ اسلام و حرمت به محاربه با امام عصر و کمک به استبداد تعلق گرفته است. حال اگر مجتهدی تشکیل مجلس شورا را مصداق حفظ اسلام و استعمال تنباکو یا مالیات دادن به دولتی خاص را مصداق محاربه با امام زمان و کمک به استبداد دید، و حکم به لزوم اول و حرمت دو مورد اخیر، نمود، این کار شبیه صدها فتاوی دیگر او است که در آن کارشناسی موضوعی وجود دارد (ن.ک. علیدوست، همان: ۳۵۳-۳۹۲)؛ نظیر این‌که فتوا به صحت سجده بر چوب می‌دهد به دلیل این‌که مصداق «نبات الأرض» است، و احدی قائل به حکومی شدن این‌گونه فتاوا نشده است! بالاتر از این، در فتوا گاه کارشناسی مصداقی جزئی حقیقی خارجی نیز وجود دارد، نظیر این‌که به نجس

بودن ظرف معین داور می‌کند، با این‌همه کسی آن را حکم حکومتی نامیده است (ر.ک. نجفی، ۱۳۹۲، ۴: ۱۰۰؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ۷: ۵۴۹).

بر این بنیان، صرف کارشناسی موضوعی و حتی مصداقی نمی‌تواند، توجیه‌کننده و به وجود آورنده حکم حکومتی باشد. البته نوعی از کارشناسی مصداقی است که در به وجود آوردن «حکم الحاکم» مؤثر است و ما آن را در ادامه گفتار توضیح خواهیم داد، لکن این کارشناسی، ربطی به کارشناسی موضوعی که جزو مؤلفه‌های حکم حکومتی نزد صاحبان دیدگاه مورد بحث است، ندارد! بنابراین مؤلفه‌های مورد نظر این گروه در حکم حکومتی، هیچ‌کدام توجیه‌کننده این اطلاق - که البته صرف نام‌گذاری نیست، بلکه همراه با آثاری است که برشمرده‌اند و ما به برخی از آن‌ها اشاره کرده و به بقیه نیز در گفتگوهای آینده اشاره خواهیم کرد - نیست.

آنچه مجوز این اطلاق یعنی «حکم حکومتی» (البته با تعبیر دقیق‌تر «حکم الحاکم») است مؤلفه‌های دیگری است که در ادامه گفتار به آن می‌پردازیم.

۲. ملاحظه دیگری که بر این دیدگاه وارد است و البته می‌توان آن را ادامه اشکال و ملاحظه اول به حساب آورد، این است: «حکم حکومتی» صرف نام‌گذاری نیست، صاحبان دیدگاه مورد بحث، حکم حکومتی را حکم حاکم شرع در قبال احکام الهی می‌دانند، امثال و اجرای آن را اطاعت از حاکم و نقض آن را مخالفت با حاکم شرع قلمداد می‌کنند، متابعت از آن را بر مقلد و غیر مقلد - حتی حاکم دیگر - لازم می‌شمرند و... در حالی که ماهیت بسیاری از احکام حکومتی مطابق این دیدگاه استنباط و استظهار محض از ادله شرعی (اعم از نقلی و عقلی) است، یعنی محض افتا است و این در حالی است که حاصل فتوا، حکم الهی (هر چند ظاهری) است و در آن متابعت و مخالفت مفتی مطرح نیست؛ به همین دلیل اگر کسی با فتوای مجتهد خویش مخالفت کرد، معاقبتش به عنوان مخالفت با مجتهد نیست بلکه به دلیل مخالفت با حجت است و اگر مخالفتش با نظر مجتهد، مخالفت با حکم واقعی الهی نباشد، تجرّی است نه معصیت، فتوا تنها در حق مقلد معتبر است و... بنابراین بخش وسیعی از آنچه برخی فقیهان معاصر و نویسندگان مطلع از فقه در دوران ما، احکام حکومتی (با لوازم خاص آن) می‌دانند «فتاوی حکومتی» است. یعنی فتاوی که متعلق به مسائل مربوط به حکومت، سیاست، نظام و اداره کشور است. و نمی‌توان لوازم حکم حاکم را به آن نسبت داد، مگر دلیل خاصی در میان باشد که مقتضی چنین نسبتی باشد!

۳. به اعتقاد حقیر برخلاف نگرش اجتماعی و فهم فقه سیاسی که از صاحبان این دیدگاه می‌توان سراغ گرفت، جدا کردن این بخش از اظهار نظرهای حاکم شرع از «فتوا» و نهادن نام «حکم حکومتی» بر آن، حکایت از نوعی مشی فردگرایانه و غیر سیاسی می‌نماید. گویا این گروه آن‌گونه که باید به درک عقل به عنوان سندی معتبر از اسناد استنباط یا مطرح در اجرای احکام توجه لازم از خود نشان نداده‌اند! از این رو، عمل کرد آن‌ها با دیدگاهشان مطابق نیست! توضیح این‌که هرگاه فقیهی حوزه استنباط و استخراج احکام الهی از اسناد معتبر را مسائل عبادی و غیر عبادی لکن فردی بدانند و اسناد معتبر شرعی را نیز کارا در همین حوزه‌ها ببینند، اجتهاد و تقلید را نیز در این محدوده مطرح کند طبیعی است که در مسائل اجتماعی، سیاسی و حکومتی باید به تدبیری دیگر بیندیشد، مثلاً حاکم شرعی تصور کند که به جای افتا و اجتهاد و تقلید باید حکم کند و دیگران اعم از عالم و عامی متابعت نمایند. و به قول خواجه نصیرالدین: «فی الجملة در هر روزگار و قرنی به صاحب ناموسی (شریعی) احتیاج نبود، چه یک وضع، اهل ادوار بسیار را کفایت کند، اما در هر روزگاری، عالم را مدبری باید و او را ولایت تصرف بود در جزویات بر حسب مصلحت هر وقت و هر روزگار» (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶: ۳۳۸).

لکن هرگاه اسناد معتبر استنباط و از جمله‌ی آن‌ها استصلاح را که در نهایت به درک قطعی عقل برمی‌گردد، برای همه حوزه‌ها کافی دانستیم، ادله شرعی کاشف و مثبت احکام یا نافی احکام ضرری و حرجی را تنها در موضوعات فردی پیاده نکردیم، نظام اجتهاد و افتا و تقلید را - بی‌دلیل - محدود به غیر مسائل سیاسی و اجتماعی نکردیم، حوزه‌ای نمی‌ماند تا در آن به گونه‌ای که صاحبان دیدگاه مورد بحث طرح حکم حکومتی را عنوان کرده‌اند، رفتار نماییم!

البته ممکن است به عنوان اشکال بر این نگاشته، گفته شود: مگر می‌شود نظام فتوا و تقلید را در مسائل اجتماعی و سیاسی مطرح کرد و به لازم آن - که تقلید هر مقلد از مجتهد خویش و تبعیت مجتهدان از نظر خویش است - ملتزم گردید؟ و آیا این چیزی جز اختلال نظام و هرج و مرج را به دنبال می‌آورد! در پاسخ باید گفت: مسأله پیش‌گیری از هرج و مرج و اختلال نظام را نباید مجوز اطلاق ناصحیح (یعنی اطلاق حکم حکومتی بر فتاوی متعلق به مسائل حکومت) قرار داد و این دو ملازمه‌ای با یکدیگر ندارد! خواننده گرامی حتماً می‌داند که فقیهان در یک زمان حاکم شرع متعدد تصور می‌کنند، و هرج و مرجی که - احیاناً - از آن پیش می‌آید هیچ تفاوت با هرج و مرج مورد اشاره در اشکال ندارد! و هر جوابی در انگاره تعدد حاکم شرع داده می‌شود در انگاره تعدد مرجع تقلید و گروه مقلدان نیز داده می‌شود.

البته نه این که ما خواسته باشیم هرج و مرج را نادیده گرفته و با اشکال نقضی از آن بگذریم، ما معتقدیم هرج و مرج را با انگاره صحیح حکم الحاکم که در بیان اندیشه مختار خواهد آمد می توان حل کرد، هر چند فقیهان منضبط اندیش و علاقمند به تأمل در فقه سیاسی اسلام در این زمینه باید کاری کارستان انجام دهند و قدم های اولیه برداشته شده توسط برخی فقیهان را به پیش برند. به هر حال تصویری که از حکم حکومتی در این دیدگاه ارائه شد و تصور می شود که ادامه نظر فقیهان متقدم است، اشتباه بزرگ و فراگیری است که دامن بسیاری از گفته ها و نگاشته های معاصران را گرفته است!

۲. دیدگاه فقیهان متقدم در تفسیر حکم حکومتی

با مراجعه گسترده ای که به متون فقهی امامیه و غیر امامیه شد، عناوینی چون «الحکم الحکومی»، «الحکم الولائی»، «الحکم النظامی»؛ جز در برخی متون معاصر که از محور بحث ما خارج و داخل در بحث قبل است، دیده نشد! آنچه دیده شد «الأحكام السلطانية» در متون فقهی عامه و «حکم الحام» در متون فقهی امامیه است. البته تعابیر چون «ما رأه الوالی»، «ما رأه الإمام»، نیز به وفور وجود دارد که بی ارتباط با بحث ما نیست. بنابراین اگر عنوان بحث را «دیدگاه فقیهان متقدم در تفسیر حکم حکومتی» قرار دادیم، به این معنا نیست که این اصطلاح با این تعبیر مشخص در متون فقهی وجود دارد.

ناگفته نماند، قریب به مفاد آنچه در دوران معاصر ما «حکم حکومتی» نامیده می شود - و توهم می شود که از فقیهان متقدم رسیده است - تعبیر مثل «حکم الحاکم» است، که ما در این مقام از آن بحث می کنیم، هر چند عنوان بحث را به دلیل هم نوایی و هم آهنگی با تعبیر رایج روز «دیدگاه فقیهان متقدم در تفسیر «حکم حکومتی» قرار دادیم.

حاصل جستجو از ده ها متون فقهی فقیهان اهل بیت (ع) این است که ایشان برای فقیه جامع شرایط افتا و تقلید، دو شأن و منزلت قائل اند: شأن افتا و شأن حکم. فقیه به اعتبار منزلت نخست استنباط می کند، فتوا می دهد و دیگران از وی تقلید می کنند. فتوا را نیز «الإخبار عن حکم شرعی إلهی متعلق بکلی» (ن.ک. نجفی، همان، ۴۰: ۱۰۰؛ اردبیلی، همان: ۵۴۹ و...) می دانند و اگر در موردی خاص اظهار نظر کند، مثلاً به نجاست ظرف معینی دآوری نماید، آن را افتا نمی دانند و یا آن را در صورت جزئی می دانند، لکن در واقع کلی و قابل تسری به موارد دیگر قلمداد می کنند.^۱

۱. توجیه مقدس اردبیلی در این باره این است: «إن الحكم لا یعدی بخلاف الفتوی، فانه یعدی إن كان کلیاً و علی تقدیر کونه جزئياً. یعدی مع المساوات، مثل قوله لزیادة: إن الحدت یطل صلاتک، و یطل صلاة عمرو أيضاً بالحدت بمحض ذلک لیان من غیر حاجة إلی قوله لعمر، مع العلم بعدم الفرق» (اردبیلی، همان: ۵۴۹).

در این مرحله فقیه، هیچ فرمان، انشا و ابداعی از خود ندارد، آنچه هست گزارش از استنباط خویش از اسناد معتبر است (خبر محض). متابعت یا مخالفت او مطرح نیست، اعمال ولایتی از او صورت نمی‌گیرد، و مطابق نظر معروف، به عنوان کارشناس مسائل شرعی به وی مراجعه می‌شود، نظر او تنها در حقّ خود وی و مقلّدانش اعتبار طریقی دارد و بس.

این شأن از فقیه همانند شأن نبوت و تبلیغ در پیامبر اکرم (ص) است، که در آن پیامبر (ص) صرفاً نبی است و اگر «أطیعوا الرسول» هم در مورد او باشد، ارشاد به «أطیعوا الله» است.

شأن دیگری که برای فقیه جامع شرایط افتا بیان گردیده است، شأن «حکم» است. فقیه به اعتبار این منزلت انشای حکم می‌کند، اعم از الزام یا ترخیص. فرمان به فعل یا ترک می‌دهد؛ به همین دلیل متابعت از او یا مخالفت با وی مطرح می‌شود، در اینجا دیگر صحبت از تقلید نیست، بلکه پیروی از «حکم حاکم» یا نقض آن مطرح است؛ مراجعه به وی مراجعه به حاکم است نه به کارشناس. آنچه از وی صادر می‌شود خبر و گزارش از استنباط حکم الهی از اسناد معتبر نیست، او از حرمت و وجوب یا صحت و بطلان خبر نمی‌دهد بلکه اقدام به تحریم یا الزام و تصحیح یا ابطال می‌کند.

آنچه بیان گردید (ثبوت شأن حکم برای فقیه) مورد قبول همه فقیهان - حتی فقیهان غیر امامیه - است و نگارنده به مخالفی در این باره بر نخورد، چگونه می‌توان با ثبوت این شأن برای فقیه مخالفت کرد، در حالی که مستلزم سدّ باب قضا خواهد بود؟ و این، یکی از مشکلات آن است! فقیه نامدار شیعه صاحب جواهر در این باره می‌فرماید: «قضاوت - که از توابع نبوت، امامت و ریاست عام در دین و دنیا است - ثبوت آن محتاج به دلیل نیست» (نجفی، همان، ۴۰: ۱۱). وی سپس به برخی آیات قرآن اشاره می‌کند و روایات وارد در این باره را متواتر می‌داند (همان).

لکن هرچه در اصل ثبوت این شأن برای فقیه اتفاق است، در گستره و محدوده‌ی آن اختلاف نظر وجود دارد. بحث آینده با عنوان «گسترده حکم حکومتی» عهده‌دار گفتگو از این مسأله است.

نکته‌ای که در انجام این بحث باید بر آن تأکید کرد، این است که همه فقیهان فنی اندیش که از «حکم حاکم» صحبت کرده‌اند، آن را برخوردار از ماهیت انشایی و صادر از شأن ولایتی و حکومتی حاکم دانسته‌اند و صرف گزارش از نظریه را - هرچند مربوط به مسائل حکومت و نظام باشد - «حکم» ندانسته‌اند. این نکته، اصلی‌ترین ملاحظه‌ای بود که بر دیدگاه اول وارد گردید.

ج. بیان اندیشه مختار و پیشنهاد «فتوای حکومتی» در کنار «حکم حکومتی» و «حکم حاکم» همان‌گونه که در آغاز این گفتگو اشاره کردیم، تحقیق حاضر به صدد بحث گسترده و همه جانبه از ولایت و حکومت حاکم نیست و آنچه مطرح گردید یا در ادامه مطرح می‌گردد، اشاراتی است به این مسأله که موضوع تحقیق (فقه و مصلحت)، اقتضای آن را داشته است. بر این اساس آنچه به عنوان بیان اندیشه مختار یا پیشنهاد می‌آید، باتمام گرفتن برخی انگاره‌ها است که در جای خود، مجال بحث و گفتگو دارد، هرچند نگارنده بسیاری از این بنیان‌ها را در دیگر نگاشته‌ها آورده است بدین ترتیب:

۱. پذیرش اندیشه شمول در مورد گستره شریعت، که بر مبنای آن منطقه الفراغ یا منطقه العفو به معنای فراغ از تشریح و نبود نصوص و قواعد شرعی عام را نباید پذیرفت و بی‌شک هر مسأله، اعتبار و پدیده جدید هم که پیش آید، حکم آن را می‌توان از اصول کلی نهاده شده در متون معتبر به دست آورد. امامان معصوم (ع) به فقیهان وعده‌ی «القای اصول» داده، بلکه آن را تکلیف خود دانسته‌اند (حرعاملی، همان، ۲۷: ۶۱-۶۲) و طیبی است که حضرات معصوم (ع) به وعده و تکلیف خود به نحو احسن عمل می‌کنند (ن.ک. علیدوست، ۱۳۹۶: ۲۱۲-۲۲۴).

۲. سند بودن عقل در کنار سایر اسناد معتبر شرعی نیز ثابت شده و تأملی در کلیت «کل ماحکم به العقل حکم به الشرع» نیست (ن.ک. همو، ۱۳۸۱، ذیل بحث قاعده ملازمه).

۳. در بحث از «موقعیت سندی مصلحت در فقه امامیه» ما سندیت استصلاح را رد نکرده و آن را تمسک به درک قطعی عقل دانستیم؛ و گفتیم حتی فقیهانی که در حصول قطع برای عقل و حجیت درک آن، تأمل دارند، تأمل آن‌ها در «استنباط حکم شرعی» است و آلا آنجا که گفتگو از اجرای احکام مکشوف و در واقع استنباط حکم الهی در وقت تراحم مصالح و مقتضیات است، به حضور عقل مجالی فراخ داده‌اند و حصول قطع به حکم شرعی را برای آن میسر دانسته‌اند! (ن.ک. علیدوست، ۱۳۹۶: ۳۳۶-۳۵۱)

مجموع این امور، بنیان‌های اندیشه و پیشنهادی است که ما در اینجا مطرح می‌کنیم و آن این است: فقیه می‌تواند افزون بر استنباط‌هایی که در مسائل فردی و خرد دارد، در مسائل مربوط به حکومت و تا آنجا که معتقد است گستره شریعت است به استنباط احکام، با تکیه بر ادله، قواعد شرعی و درک عقلی پردازد. مصالح را در نظر بگیرد و با استمداد از کارشناسان یا حتی واگذاری کار به آن‌ها - در صورتی که اندیشه فقهی او موافق این واگذاری باشد - و در مرحله کشف حکم

و اجرای احکام مکشوف به اجتهاد بپردازد. باید توجه داشت که آنچه از این اجتهاد و تلاش محمود به دست می‌آید «حکم الاهی» است اولی یا ثانوی و چون سایر احکام الاهی که مجتهد استنباط می‌کند، نافذ است. و چنان‌که خواسته باشیم نامی مناسب بر این استنباطات نهیم «فتاوی حکومی» تعبیر مناسبی است. البته باید توجه داشت که وصف «حکومی» برای این استنباطها و فتاوا به اعتبار تعلق این فتاوا به مسائل مربوط به حکومت و سیاست و نظام است نه به اعتبار صدور آن از حاکم شرع. آنچه در کنار فتوای فقیه - اعم از فتوای حکومی و غیر حکومی - مطرح می‌شود، احکامی است که توسط حاکم شرع صادر می‌شود، در اینجا وابسته به اندیشه‌ای که فقیه دارد، گستره «حکم حاکم» نیز معین می‌گردد. به عنوان مثال چنان‌که معتقد به ولایت مطلقه باشیم و فقهی مبسوط‌الید در رأس قدرت قرار داشته باشد، جدا از فتاوی حکومی که دارد - که نباید به اشتباه نام «حکم حکومی» بر آن نهاد و لوازم آن را مترتب کرد - احکامی که ماهیت انشایی دارد و انجام و ترک آن، موافقت و مخالفت با حاکم به حساب می‌آید، نیز از او صادر می‌شود؛ در اینجا است که می‌توان احکام حاکم را بر این انشاءات و ابداعات مترتب کرد.

و چنان‌که خواسته باشیم افزون بر «حکم حاکم» - که تعبیر متعارف فقیهان است - از اصطلاح دیگری نیز بهره‌بریم، می‌توان از تعبیر «حکم حکومی» برای بخشی از احکام حاکم که متعلق آن مسائل مربوط به حکومت و نظام است، بهره‌برد و این واژه را در مورد آن‌ها به کار گرفت. بر این اساس تعبیر «حکم حاکم» قسیم و مقابل «فتوا» قرار دارد و هرکدام به حکومی و غیر حکومی تقسیم می‌شود، همچنین «حکم حاکم» مقابل «حکم الاهی» - اعم از اولی و ثانوی - است. گفتنی است: هرچند در مجموع این مباحث فتوا و حکم قسیم یکدیگر قرار گرفتند و به اول ماهیت اخبار و به دوم چیستی انشایی داده شد، لکن در تحقق می‌تواند هر دو هم‌زمان محقق گردد، چنان‌که در دلالت و حکایت، یک‌سخن یا حرکت می‌تواند، هادی به هر دو باشد. مثلاً در واقعه غدیر خم و جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» می‌توان گفت: این حرکت پیامبر(ص) چنان‌که ابلاغ پیام الاهی و تبلیغ از یک جعل وضعی الاهی یعنی نصب امام علی علیه‌السلام به امامت و ولایت از سوی خداوند بود، حکم رسول خدا(ص) و اعمال ولایت از سوی ایشان نیز بود، به گونه‌ای که مخالفت با این حرکت، مخالفت خدا و رسول(ص) است نه تنها مخالفت خداوند (بر فرض اخبار محض) یا مخالفت رسول خدا(ص) (بر فرض انشای محض).

با این نکته مناقشه در نمونه هشتم نیز روشن می‌گردد که گزینه اخبار و انشا را به نحو مانعاً الجمع مطرح کرده بود.

این که گفته شود: این سخن مستلزم استعمال لفظ در بیش از یک معنا است و این استعمال ناممکن است، قابل قبول نیست. بله استعمال لفظ در بیش از یک معنا قرینه لازم دارد که در مثل «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» اهمیت موضوع می‌تواند قرینه آن باشد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت، پرسش‌های مذکور در آغاز بحث را روشن می‌نماید؛ زیرا ماهیت حکم حکومی و دیدگاه‌های مختلف در آن را روشن نمود (پاسخ پرسش یکم)؛ معلوم شد که حکم حکومی - در هر صورتی که اصرار بر کاربرد آن باشد - به هر معنا که تفسیر شود، بدون موضوع و متعلق نیست؛ لکن کارشناسی موضوعی به معنای کارشناسی مصداقی و تطبیقی کلی بر فرد در آن شرط نیست؛ هرچند ظاهر برخی سخنان هدایت به غیر این دارد (پاسخ پرسش دوم)؛

همچنین ثابت گردید که مقوم حکم حکومی به معنای حکم حاکم لزوم انشا و اعمال ولایت از سوی حاکم است؛ لکن به مفهوم متداول معاصر مقوم آن نیست (پاسخ پرسش سوم)؛ تفاوت حکم و فتوا نیز مورد بحث قرار گرفت؛ ماهیت اول ابداع و انشا و ماهیت دوم خبر و گزارش است. جزئی بودن اول و کلی بودن دوم که فارق دیگر حکم و فتوا قرار داده شده، هرچند نسبت به دوم صحیح است، لکن نسبت به اول کلیت ندارد؛ مگر این که مراد جزئی اضافی باشد نه حقیقی که این هم خلاف مراد کسانی است که بر این فرق تأکید دارند؛ زیرا جزئی اضافی با کلی موجود در فتوا منافات ندارد؛ بنابراین این فارق صحیح نیست. (پاسخ به بخشی از پرسش چهارم)؛ مؤلفه‌های حکم و فتوا را باید از تعبیر فقیهان و قرائن شناخت؛ قرائنی از قبیل آنچه در تشخیص جمله انشائیه و خبریه به کار می‌رود. تصریح به موقت بودن یا استناد تحریم و الزام، تصحیح یا بطلان به خود یا به شارع مقدس - چنان که در برخی روایات نیز اعمال شده است - شاخصه‌های شناخت حکم و فتوا است (پاسخ به بخشی دیگر از پرسش چهارم)؛

حکم حکومی به معنای متداول آن در دوران معاصر چیزی جز حکم الاهی اولی یا ثانوی نیست؛ آری در آنجا که مرادف با «حکم حاکم» - به معنای متداول آن در متون فقهی متقدمان غیر

معاصر - به کار می‌رود، جدا از اولی و ثانوی است. حکم اولی و ثانوی مجعولی است الاهی در حالیکه حکم حکومتی مرادف با حکم حاکم، اعتباری است که از ناحیه حاکم شرع به وجود می‌آید (پاسخ پرسش پنجم)

اعمال ولایت و اصدار حکم حکومتی هرچند حقیقی است برای فقیه که به لحاظ اجتماع شرایط اصدار حکم در وی، خداوند برای وی اعتبار کرده است، لکن اعمال آن از سوی حاکم - البته با لحاظ همه مناسبات و احتیاطها - الزامی و تکلیفی است که خداوند بر دوش وی نهاده است. و در واقع آنچه در اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی در ایران آمده^۱، موافق با مبانی و اسناد فقهی است؛ هرچند انگاره‌ی قانون‌گذار تنها در مجتهد جامع‌الشرایط نیست و مطمح‌نظر وی تنها حکم قضایی است.

بر این اساس ظاهر تعبیر برخی فقیهان که این را حقیقی برای فقیه دانسته و اعمال آن را جایز اعلام کرده‌اند (امام خمینی، بی تا، ۲: ۶۱۹)، نمی‌تواند، صحیح باشد (پاسخ پرسش ششم)؛

در متون فقهی، حاکم شرع به مجتهد جامع شرایط افتنا معنا شده است و بسط ید یا بودن در رأس هرم قدرت از شرایط حاکم شرع به شمار نرفته است؛ لکن این نکته نیز روشن است که وجود حکام شرع متعدد مشکلات و نابسامانی‌ها را ایجاد می‌کند. پرداختن تفصیلی به این بحث از عهده این رساله خارج است (منتظری، ۱۴۰۸، ۱: ۴۰۹-۴۱۷)، با این همه، در بحث «نقص حکم حکومتی و مقررات موضوعه در اسناد شرعی» اشارتی کوتاه به آن خواهیم داشت؛ لکن آنچه در حدّ هدایت و دلالت متون و ارتکازات فقهی به عنوان پاسخ به پرسش «حاکم شرع کیست؟» می‌توان گفت، همان است که در این مقام به آن اشاره کردیم (پاسخ پرسش هفتم).

پرتال جامع علوم انسانی

۱. تعبیر قانون‌گذار این است: «قاضی موظف است، کوشش کند، حکم هر دعوا را در قوانین مدوّنه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه‌ی سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدوّنه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد».

منابع

- اردبیلی، احمد (۱۴۰۳)؛ مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الازهان، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- امام خمینی، سید روح الله (۱۳۸۵)؛ الرسائل، قم، انتشارات اسماعیلیان.
- (۱۳۸۹)؛ صحیفه امام، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- (بی تا)؛ کتاب البیع، قم، نشر اسماعیلیان.
- بنی هاشمی خمینی، محمد حسن (۱۳۷۹)؛ توضیح المسائل مراجع، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸)؛ ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابانه گنج دانش.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۸۶)؛ درآمدی بر حقوق اسلامی تهران، سمت.
- شهید اول، محمدبن مکی العاملی (۱۴۱۷)؛ الدروس الشرعیه، قم، موسسه النشر الاسلامی.
- (بی تا)؛ القواعد و الفوائد، قم، کتابفروشی مفید.
- صافی گلپایگانی، لطف الله (۱۴۲۰)؛ جامع الأحکام، قم، انتشارات حضرت معصومه (ع).
- صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۱)؛ اقتصادنا، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۵۴)؛ معنویت تشیع، قم، اندیشه.
- طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم (بی تا)؛ العروه الوثقی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه.
- علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۱)؛ فقه و عقل، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- (۱۳۸۴)؛ فقه و عرف، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- (۱۳۹۶)؛ فقه و مصلحت، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)؛ اقتراح، فصل نامه نقد و نظر، شماره ۵.
- (۱۳۸۰)؛ استفتاءات جدید، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
- (۱۴۲۲)؛ بحوث فقهیه هامه، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
- منتظری، حسینعلی (۱۴۰۸)؛ دراسات فی ولایه الفقیه، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
- (بی تا)، کتاب دیدگاه‌ها، بی جا، بی نا.
- نجفی، محمد حسن (صاحب جواهر)، (۱۳۹۲)؛ جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه